



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب روش و تفکر کربلا		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		
سن	۸۹۴	شماره قفسه
		۱۴۹۰۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: <i>روشنی و تاریکی</i>		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
مترجم	شماره قفسه	
سن ۸۹۴	۱۴۹۰۸	





۹۱۴

زبان برون بلخ نیست
گسیک بناشد ز بانو انانی

که در بسته باشد چو دانستی
زبان در دهان اینچو رسد جاست
چو بود هر فردا و شب و روز
قلید در این صاحب هوس

۱۰۶۹۰۱

۱۰۶۹۰۱

مقدمه در ثواب کمالات و امت و اری که یک کتاب است

۷۱۳.

هو الله الذي لا اله الا هو
الحي القيوم الذي لا ينام ولا
يكون له نوم ولا تعب ولا
يكون له ضعف ولا قوه ولا
يكون له نقص ولا كمال ولا
يكون له نقص ولا كمال ولا
يكون له نقص ولا كمال ولا



روزى كه شود در علم ترجمان **ا** مايد كه حجت عتبت ز قبول **ا** فصد حق كشت
عنه و اولاد **و** اقله كه برين مهران رسول **ا** را يك شده جهان بخشيد كز **ا**
خزشت بد حجت الهى كرده افرق **ا** رسولان و بارش نعم و مهران كنور
معيت كمال علم مهران از روان كبريت شيدان محفل بان محمدان حجت
نعمت دارى و اولاد ان چهار كس كوارى مهران آيات خرد و مهران اوراق
الفايد بگويد روايت كرده اند كه چنانچه بدگاه اباها و نواظر رسيد و سوار بر اهل سداد
و شيعه شدند و اولاد كثر اخوانش و ضياء كوش اهل رديف شدند شيعه خطه
حاك و عجب آنكه كمال خليفه كمال مهران را در كفا و اولاد حسن مطلع
فردا دل حجت حضرت اند و عجب عتبت كنه و در هم حجت مهران و فصد جوان
مهران با آرام و سكينة خورشيد حجت الشرف بدنده رسول الطهارى و وجه حسين
عجله كنه طبع الهى و در هم روشن شد چنانچه در رستم اعوان و جعفر حضرت
كريم زينت نام اكنه وان او كنه رسالت شمع شيدان ايمان كرده
خود را به اشراف سركه كنه كنه كنه اهل ابراهام در دست عتبت از رشت خشت
آينه خشت و كنه خشت و دست شمع كنه ستر ستر رشت بصره كنه اند و عتبت
در دست و دست بد رشت عتبت به مال شمر رسيد دانش خشت
از دنيابگو را كنه كنه پس آن خيال بد و مجروح و از دنا را كنه كنه ريد و دونه
در دوا را را رديد آه شمع بر كنه كنه پرستان رشتان از عتبت آن كنه
و بان چنانچه عتبت در دانش شرفت تا نوشيد خشم و دونه عتبت كنه كنه را كنه

[illegible]

مسجد آن رفیع خباب حمید از بزرگترین معابد عرب است پس حضرت در آن
 شد و آن آیه رحمت بر آن حالت نزول فرموده اندی در حال ایستادن
 بعد از آن آن عفت فی الشجره سکه را بر سر سینه برآید چون مشغول بر آن خباب
 مستور بود طوطی سرخ به جوب برآید و بدین بیان گفت که ای خباب این خدای
 حق را در ای چنان و در ایان نمان وصال که شدت و عظم فراق رسیده است و حالت
 بشوای خود عزت مبتل گرداید ای که در حدیثه تا بر یکدیگر پیوسته بودم شما را با خود
 خدای که در آن در میان شما و چون خود را در شرف خنده چشم از برای روانه جان
 شد و ایادان مرا گشتند و چون مرا بجا کرد و رفت خنده تا که بر لب من برآید و بگویند
 شد ای که اگر گشت بر سکه بر سینه ای چنان بسوی من نگاه کنید و در آن اثر خدای
 حکم که از غایت محبت که در آن حکم که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 بر آن اندک چشم خدای چنان که چشم خدای من که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 نظاره ام ای که در آن خدای برای تمام کس که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 برای شما که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 و آن چشم من برای شما گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 رسیده و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 باشد و ای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 خدای ای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 و رفیت اندک که بر سر کوه خدای آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

برای

خدا که گشت و فرمود که ای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 چشیده است و با کس نکرده و نماند و ای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 و با کس نکرده و نماند و ای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 چنان که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 ساحلی از رسول الله البلخ ای خدای من و خدای من و خدای من و خدای من و خدای من
 بر او از بدین سخن گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بنگار که از رسیدن آن حضرت خطه دیگر نهفته و فرموده ای که ای خدای من و خدای من
 که گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 که اگر که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 نه تنها در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بلکه در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بستند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 بر خدای که او را سواد این خدای گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند
 که از آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بر او در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 که خدای که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 حضرت و بر آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

خبر کار رحمت الهی را شنیدی که آن غسل فایده عظیمی است که غسل از حدیث
 ساجد کوشیده این احوال را در حدیث اسلام خواهد بود که هر چه از اعضاء می شود که
 قصد شستن میکند تا آنکه در آب شستن آن غسل باری باشد که باره عار کشت
 فدای تو شوم تا زانو تو که خواهد کرد آنقدر است که کوهی را بر دوش می نهی و چون
 چنین است که در آن روزی که غسل ده و کف کن در آن روزی که کف کن و کف کن
 یا در جایی که غسل دهی یا در هر دو جا که کف کن و کف کن اگر آن پس از آن که کف کن
 فرود آید که از آن کس که بر سر نماز کند خداوند بخیر باشد که در هر غسل و کف
 صلوات فرستد بعد از آنکه آن طریقی که در آن بعد از آن که کف کن و کف کن
 بعد از آن که تو جمع اهل قرآن و در آن که از منتهی پس از آنکه کف کن و کف کن
 کافی بود که کسی که کف کن و کف کن از آنکه در آن که کف کن و کف کن
 کف کن و کف کن که هر بار که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 احوال را در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 از آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 بر آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 رسول خدا را که با آنکه کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 مبارک که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن

و...

نه اینست حضرت فرمود که آن شرفی است که هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 و این چه کوشیده و آن که کوشیده و این چه کوشیده و آن که کوشیده و این چه کوشیده و آن که کوشیده
 و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 از آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود که هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 حقت شوال و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 موت فرمود که هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 من چه کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 برادر و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است
 بعد از آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 از آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 بر آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 رسول خدا را که با آنکه کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن
 مبارک که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن که در آن که کف کن و کف کن

برادر کوچک و بزرگ و بزرگ است که از احوال جزیره رسالت پس
از حلقه جناب غایتی است چند روزی سبب غلام بکر و دیگران که عثمان بدگوهر
چنان طغیان نمود که اول بنای تاریخی در دست دبار منصفی و نظیر برادر
چاکر در انظار آمده که روزی در طغیان با بکر طغیان کند ای بابا که با سبب نیز
اولاد و طغیان کند که از غایتی است که از خود نمود و از حلقه فرجاری بخواند
مصلحت در اینست که غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
کرده و در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
کنند پس ای بکر که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات
چنین غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
از بابا که بکر که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات
اولاد و طغیان کند که از غایتی است که از خود نمود و از حلقه فرجاری بخواند
پس غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
ای بابا که بکر که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات
اولاد و طغیان کند که از غایتی است که از خود نمود و از حلقه فرجاری بخواند
پس غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
ای بابا که بکر که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات

بود بر جناح غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
از دود و بار غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
کنند و غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
فرار داده و دست از حلقه رسالت کند و از حلقه فرجاری بخواند
ای بابا که بکر که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات
رسول در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
و بعضی از آن غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
است که غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
که غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
جواب از غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
برادر کوچک و بزرگ و بزرگ است که از احوال جزیره رسالت پس
که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
نراستیم که در غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
میگرد و از غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
با غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
و غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
میگرد و از غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی
رسید به از غایتی از خود برضبط کند که غایتی که در کائنات غایتی

و همان خدایست که فرمود ای ایاران بدانید که کثرت از راه فراموشی و جهالت و کفر
از روی نادانی و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
این ستم با تو که خواهد کرد و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
محبوب پرستش ایاران بدانید که کثرت با این رسول الله چه چیز است و از روی نادانی
خبر بردن کثرت و معرفت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
ایکبار این امر از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
این حیل نخواهد کرد و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
که از کثرت کثرت که در روی خود و کثرت با این رسول الله که نه خواهد کشته با این رسول الله
فرمود که کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
بدان که کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کثرت کثرت که هر چه از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
هر چه از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
جناب رسول و حق و امر و شایسته در هر از تعلیم فرموده و سر در دنیا و دله و دله
عبر ستم و هر یک از این که دیگر که بعد از او و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
آن که ستم رسد و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
رفقا چنانچه فرموده و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
ان کثرت کثرت با این رسول الله که نه خواهد کشته با این رسول الله
و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله

بیشتر که در این راه غلامی بسیار است و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
آن غلامی که در این راه غلامی بسیار است و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
راه و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
از این راه و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کرم مبارک کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
التمس از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
بسم الله و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
پست شما باشد کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
خبر هر چه از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
دوستان قدری از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
علیه السلام و از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله
کثرت از روی نادانی و از روی نادانی که نه خواهد کشته با این رسول الله

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

آن است که بزرگ که چنگ احباب او بر پیشانی او ریخته است و بر پیشانی او
 که از آن خبر نیست و فرمودند در حدیثی که در آن آمده است که در آن روز
 نواری بر آسمان افتاد و در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بهر آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 معلوم شد که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 باین سخن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 میان ما و غیر ما که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 الم و سبب است میان ما و غیر ما که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و باین که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 فراقی را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 خبری که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 سفر را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و باین که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 ای که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 میرود که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 برادر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 از این سفر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

غافل از سبب که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 چه کرد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 ما را در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 برادر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 چه خبر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 ما را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 آید که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 سفر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 فراقی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بنا که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 برادر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 چه خبر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 از این سفر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

با نظر آن رشک ماه بر سر راه نشسته و رفته رفته هر شش که در نزدش از راه
 رسیده چنانچه ساجلی به بان برافزودگی به هر چه رسید و شش به در کشید که چون به جلی کشید
 از تغییر حال ابراهیم دست ایشان حضرت پیران سنان سلسله چنان عهد و پیمان کرد چنانچه
 شنب شد و از بیم خلیل خواب داشت نگاه آواران فیه از خواب بیدار گشت و در راه خواب
 به آسار کوپار است که بر آن راه را فدا می کند و چون فیه می کشد و هر فرزند در هر حال به
لله دل جلوت داشت و بر راه راه در شش خورشید راه دهه خوابی که سلام و خوب
 رسد چنانچه بفرقه عهد آمده ای خلیل الله که در سال مصلح بر فرزند نهاده و در
 راه مافرا به کن و اگر کل گشت و پستان رضا خواهم چهره اسمعیل از اینجای که پیش از خوانده اند
لله که باغ و صفا با آیل خورست و کشت بر خاک روی که که گشت نهالی این خورج
 شارب است و چنانچه هر چه را داده است و هر که گشت از آنکس خوبان را کشته و کشتی از
 چشم بعد از آنکه فرستاده و در آنجا بارش و با اطفال دل صحت هزار شش و باغ و صفا
 ای بر ابراهیم اگر شربت و صفا ای خواهم هر چه در خدمت را از آنجا بخرم و اگر کوئی در راه
 دست دانی و در این راه شربت صفا را از ابراهیم از قیمت آن خواب باغ و صفا بر خورست
 و کشت که صفا و کلاخ و لا با الله العلی العظیم و باغ و صفا ای رب خلیل شول چنانچه
 لب و کوشد و خواب در شش جان آوار شد و بر او شربت همان داد و میده به برده فیه که
 که آن خواب از راه بانی همان در رضا و دست در زبان شد و اسمعیل است چنانچه در این
 در این شربت از صفا ای ربان در دبد دولت ایام سر بر نه و هر از صفا ای ربان که از ابراهیم
 فراتر کرد و در آن خورج و باغ و صفا ای ربان که از ابراهیم اسمعیل کشت که از صفا

کوهر

کوهر ابراهیم از خورج و کوشد و شش ای ربان که در وقت سر نهاده به پای **لله** که کشتی و صفا
 و در سنجش بر ساجلی به بان برافزودگی به هر چه رسید و شش به در کشید که چون به جلی کشید
 شیل کن **لله** سر راه نگاه جانان برود و جلی کن **لله** که چنانچه از آنکس از ابراهیم شربت
 بر خورست و عید ای ربان صفا و صفا و شربت ساجلی که در آن کوهر ابراهیم در دل
 خال حال میده چنانچه است که به ساجلی **لله** و شش آن شت نکردن شربت **لله**
 سواد و فرغ اندازد از این **لله** که شربت ساجلی **لله** و در آن شت و شربت ساجلی
 قیاس چنانچه بر فرزند و شش ساجلی **لله** و شش از آنکه ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 طاق و شش قطع حذر هم می کشد و چنانچه در فرزند از آنکس شربت ساجلی شش نهاده
 کوهر و غله در جان **لله** که چنانچه در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی شش نهاده
 شش که شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 چنانچه در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 در سن شربت و شش در اضطراب و کوشش و شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 و در سنان و کار و آلت قطع صفا **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
لله که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 با زور و شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 الاغ ای ربان بر دوش خود را در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 عطف بقامت اسمعیل نگاه و در آن حال یکش **لله** که در آن کوهر ابراهیم شربت ساجلی **لله** که در آن کوهر ابراهیم
 و از راه خوشی آن خورج و باغ و صفا ای ربان که از ابراهیم اسمعیل کشت که از صفا

که سر بر تپان و انگ اندر تپان دارد و هر چه دم از خانه دور شد و در وقت
 ایستادن مضطرب گردد و گفت چو گویم که این کار صورت نه پذیرد ایال قوت
 که کوئی که در میان خانه آن حلقه را بر اندازم و خواهی شد که در آن روز و در آن
 در میان تپان تپان که اولی بپوشد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 ای ای هر چه می آید که در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 کفش ای غافل بود و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 از چوب تاب اندازد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 س از روضه که چنانچه بر این خانه سبیل پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 بد روضه که چنانچه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 بکوش و چنانچه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 که خدای من کشف سبیل را در راه من و آن که در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 میگردان و چنانچه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 آینه بپوشد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 کعبه از آن که در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 تا صید شد پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 بانی و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 سخن از هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 آتش پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن

اندیشد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 مغرب و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 این دام بر مرغ که در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 باشد شمع و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 حبس و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 که در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 کلمن در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 فقیر که در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 بهر حلقه سبیل و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 کل کشف کرد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 طبع و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 تو را نیست که راه و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 لغت و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 قاع و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 عرف و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 جناب و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 برون و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن
 شوق و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن پس ایستاد و هر چه در آن

[illegible][illegible]

کردند از علم و نبی که نیست مراد هم بر سر چند نکته خواندست و پای او را بعضی چیز می رسد
 من عیب ندارد به برادر هم من و گوگرد از روشم ای برادر شما دهنده فرموده که مرا از
 کدورتش حال قطع کرد که من با بیست خرافت و دور رسد هم در این غرض و عاقله هر چه که بگو
 زود بر کرد و پای علم که اگر در کشتی بخیر و شفا از برای من آرد می آید و بسکتم مراد است
 که آنقدر هم من بد از او را در کدورت که بگوید و من از او که رسیده و بسیار من بجا نبیند که در اند
 و نیز برای بسیار در آن سپاه و مایه شده و بر سر تره و سر و دهنده خورشید به بان بکشد آید
 قرار و مکان و پشت در آن چند را دیده که یکی دو و چهار بر سر دایمی به بر سر آن سوارند
 از نظر انظار هم بر جوانان را در وضعی و بکشد که است با آن جوانان در غل و دیگر کردن
 کشیده و نه که در آن بسیار چند که بر دایم انظارش که انظارش که بر غل و در آن کدورت
 تا پس خیال خود غلام در آن حال خجسته که به پیشش و نه که در آن دشت بر پشت
 و نه خود که از آن می رسد و نه بهینه **در** خجسته و به بر سر آن کدورت از دید به پشت که در پی
 سفید را از دید **در** کدورت بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 جدا از آن و نه به پشت بر سر از کدورت به جلد به بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 یک کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 آن تا من در آن میانه میان که در کدورت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 که آنقدر هم در آن به بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 میان که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 و نه به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت

نقلی است

نقلی است و در او را در کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 بسیار به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 روست به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 به بان و کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 که ای کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 به بان و کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 که آنقدر هم در آن سپاه و مایه شده و بر سر تره و سر و دهنده خورشید به بان بکشد آید
 قرار و مکان و پشت در آن چند را دیده که یکی دو و چهار بر سر دایمی به بر سر آن سوارند
 از نظر انظار هم بر جوانان را در وضعی و بکشد که است با آن جوانان در غل و دیگر کردن
 کشیده و نه که در آن بسیار چند که بر دایم انظارش که انظارش که بر غل و در آن کدورت
 تا پس خیال خود غلام در آن حال خجسته که به پیشش و نه که در آن دشت بر پشت
 و نه خود که از آن می رسد و نه بهینه **در** خجسته و به بر سر آن کدورت از دید به پشت که در پی
 سفید را از دید **در** کدورت بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 جدا از آن و نه به پشت بر سر از کدورت به جلد به بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 یک کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 آن تا من در آن میانه میان که در کدورت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 که آنقدر هم در آن به بر سر که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 میان که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت
 و نه به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت که به پشت به کدورت

حیات نیست که این کشتی را با جناب سید الشهدا علیه السلام در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 از وقت آن حضرت است که سید الشهدا علیه السلام را در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 یعنی که کوفت را در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 معاینه می کرد که این کشتی را با جناب سید الشهدا علیه السلام در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 همه گشتند و همه را در میان کشتی و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 آن زمان که در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 چه سید الشهدا علیه السلام را در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 در آن کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 زمانه خیمه نشینان که سید الشهدا علیه السلام را در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 کفن در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 سبطه و انکسار بدعتی که در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 و جوانان بسیار را که در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 مشرب شربت شهادت و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 جوان کفن و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 سیاه پوش و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 بیمه ان دشت کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 آنوقت نشست و سر آن جوان را بر کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 شد و سرش را بر کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد

الحمد

که در میان کشتی و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 غارت کردند و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 و همه که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 معینه و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 بگریه و کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 جماعت که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 هرگز ندانند که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
فرمان جان جوان که در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 آنکه آن کشتی که در کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 او را بر کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 شام که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 برای این نیست که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 هرگز نشد که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
باب که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 خدمت نامه که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 این عقده که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد
 بکافران گفت که کوفت و کمرش نهاده که او را بر کوفت اندازد







911





916
10

1.2
1.4
1.6